

نظریهٔ زبان‌شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی^۱

علی اشرف صادقی

استاد یار زبان‌شناسی عمومی

شاید مهمترین قسمت از مباحث دستوری مبحث نحو باشد که از ساختمان «کلام» و جمله و روابط بین کلمات و «تک واژه‌ها» و نقش آنها در تشکیل جمله بحث می‌کند. مکاتب مختلف زبان‌شناسی امروز هر یک به سبک خاص خود این مبحث را بررسی می‌کنند. نگارنده بخش عمدهٔ نظریه‌ای را که آندره مارتینه (André Martinet) استاد زبان‌شناسی دانشگاه پاریس در آثار متعدد خود بیان کرده^۲ مورد استفاده قرار داده و سعی کرده است آن را به زبان فارسی منطبق کرده و نتایج حاصل از آن را بیان کند. این بخش مربوط است به نقش‌های مختلف دستوری. در این گفتار فقط قسمت کوچکی از آن که مربوط به ساختمان جمله ساده می‌باشد آورده می‌شود. بزرگ‌ترین مزیت این

۱- این مقاله، بخش جرح و تعدیل شدهٔ فصلی است از رسالهٔ دکتری نگارنده که تحت نظر آندره مارتینه تهیه و در سال ۱۹۶۷ (آذر ۱۳۴۶) در پاریس از آن دفاع شده است.

۲- رك :

- 1- *Quelques traits généraux de la Syntaxe*, Free University Quarterly, 7-2, 1959, p. 115-129.
- 2- A. Martinet, *Eléments de linguistique générale*, Paris 1960.
- 3- *Elements of a Functional Syntax*, Word 16, 1960, p. 1-10.
- 4- *A Functional View of Language*, Oxford, 1962.
- 5- *The Foundations of a Functional Syntax*, Monograph Series on Languages and Linguistics 17, 1964 p. 25-36.
- 6- *La Linguistique Synchronique*, Paris 1965.

نظریه روشنی و وضوح و جامعیت آن است. تاکنون عده‌ای از زبان‌شناسان آنرا بر محک زبانهای مختلف زده و به نتایج جالبی دست یافته‌اند. اساس آن مختصراً به قرار زیر است:

برای تحلیل کلام معمولاً آنرا به اجزاء کوچکتری تقسیم می‌کنیم. این تقسیم‌بندی را در زبان‌شناسی «تقطیع» (articulation) می‌گویند. تقطیع دو مرحله دارد که آنرا تقطیع دوگانه می‌نامند. تقطیع اول تقسیم کلام به اجزاء معنی‌دار است. کوچکترین جزء معنی‌دار اصطلاحاً «مونم» (monème) می‌گویند که ما آنرا در فارسی به «تک واژه» ترجمه کرده‌ایم. تک واژه غیر از کلمه است. کلمه ممکن است باتک واژه منطبق شود مثل «خانه» که یک کلمه است و ضمناً تجزیه ناپذیر و بنابراین یک تک واژه است ولی در بسیاری از موارد کلمه بزرگ‌تر از تک واژه است مثلاً «می‌گوید» در فارسی یک کلمه محسوب می‌شود اما دارای سه جزء معنی‌دار است: «می»، «گوی» و «د». بنابراین کلمه برای تجزیه و تحلیل‌های زبان‌شناسی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و واحد مبنا همان تک واژه است. تک واژه همیشه به تنهایی به کار نمی‌رود و در بسیاری موارد همراه با تک واژه‌های دیگر به صورت گروه و یا در ترکیب با آنها بکار می‌رود که آنها را «گروه» (Synthème, Syntagme) می‌گوئیم. هر تک واژه نیز به عناصر کوچکتری تجزیه می‌شود که «فونم» (phonème) نامیده می‌شوند و در فارسی آنرا «واج» یا «واک» می‌گویند. واج دارای معنی نیست و تنها زمانی که با واجهای دیگری ترکیب شود، یعنی زمانی که به صورت تک واژه درآید، مجموعاً با آنها دارای معنی می‌گردد. این تقسیم‌را تقطیع دوم کلام می‌گویند. هر تک واژه یا هر جمله یا کلام یک «علامت» (signe) است که بین گوینده و شنونده رد و بدل می‌شود. علامت‌زبانی دارای دوروی است. یک‌رو که معنی یا ارزش آن است و ما آنرا «مدلول» می‌گوئیم (بفرانسه Signifié) و روی دیگر که صورت صوتی آن است و آنرا «دال» می‌نامیم (بفرانسه signifiant). رابطه بین دال و مدلول دلالت نامیده می‌شود.

وقتی که ما مطلبی در ذهن داریم و می‌خواهیم آن را به دیگری منتقل کنیم آن را به قطعاتی تقسیم می‌کنیم و در قالب الفاظ می‌ریزیم و بین آنها روابطی برقرار می‌کنیم. از میان این قطعات ملفوظ که کلام ما را تشکیل می‌دهند یک قسمت است که هسته مرکزی کلام است و به سایر اجزاء وابستگی ندارد بلکه سایر اجزاء هستند که برای ایفاء نقش (وظیفه یا عمل، بفرانسه *fonction*) خود مجبورند رابطه‌ای با آن برقرار کنند. این قسمت گروه یا گروه اسنادی (*Syntagme prédicatif*) نامیده می‌شود. در برخی از زبانها این هسته مرکزی یک جزء بیشتر ندارد یعنی یک تک واژه می‌تواند به تنهایی بدون احتیاج به تک واژه دیگری کلام تشکیل دهد و عمل یا حالتی را بیان کند. در این نوع زبانها مثلاً تک واژه «باران» علاوه بر اینکه برشی خاص دلالت می‌کند بر وقوع عمل آن هم دلالت می‌کند یعنی هم معنی اسمی دارد و هم می‌تواند فعل باشد و به معنی «باران می‌آید» بکار رود. اما در بسیاری از زبانها یک تک واژه به تنهایی نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد و به تک واژه یا کلمه دیگری نیازمند است (زبان فارسی از این نوع است). از این دو جزء آن که معمولاً حالت یا عملی را بیان می‌کند محمول و جزء دیگر موضوع نامیده می‌شود که معمولاً در آن عمل یا حالت به نوعی شرکت دارد. سایر اجزاء کلام برای نشان دادن نقش خود هر یک به نوعی با گروه اسنادی مرتبط می‌شوند. به این اجزاء که معمولاً برای تکمیل گروه اسنادی به آن اضافه می‌شوند در فرانسه *expansion* می‌گویند که لغتاً به معنی توسع و توسعه و گسترش است ولی اصطلاحاً معادل متمم است. ناگفته نگذاریم که طبق این نظریه آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد نقش تک واژه‌ها در جمله است نه وابستگی آنها به یکی از کلمات چندگانه زبان. مثلاً در زبان فارسی صفت در بسیاری از موارد به جای اسم به کار می‌رود و در پاره‌ای موارد به جای قید. آنچه مهم است این است که در جمله‌ای که به کار می‌رود دارای چه نقشی است

۱- دکتر پرویز ناتل خانلری بجای محمول اشاره و بجای موضوع، نهاد بکار برده است.

یعنی با کدام یک از «مخصص‌ها»، مخصص‌های اسمی، مخصص‌های صفتی یا مخصص‌های قید به کار می‌رود. نقش‌های دستوری را به دو دسته تقسیم می‌کنند. یک دسته نقش اجزایی است که مستقیماً به هسته مرکزی جمله مرتبط می‌شوند که آنها را نقش اولیه می‌گویند. دیگر نقش عناصری است که به یک بخش از اجزاء جمله مرتبط می‌شوند نه به خود جمله (هسته مرکزی)، آنها را نقش‌های غیر اولیه می‌گویند. درجهٔ «حسن با برادر خود به‌خانه‌ای که تازه خریده بود رفت» نقش برادر با «با» و نقش خانه با «به» نموده شده و به «رفت» که هسته اصلی جمله است مرتبط شده‌اند. ولی نقش «خود» با «-» (کسره اضافه) و «تازه خریده بود» با «که» نشان داده شده و چنان که می‌بینیم مستقیماً به جمله مربوط نشده‌اند.

برای نشان دادن نقش سه طریقه وجود دارد:

یک دسته از تک واژه‌ها و گروه‌ها استقلال دارند یعنی به تنهایی و بدون هیچ گونه رابطی می‌توانند رابطه خود را با هسته مرکزی جمله نشان دهند مثل کلمه «دیروز» در جمله «دیروز رفت» که اگر فرضاً جای آن را از قبل به بعد از «رفت» تغییر دهیم هیچ گونه تغییری در معنی و نقش آن داده نمی‌شود. این تک واژه‌ها و گروه‌ها را «اجزاء مستقل» می‌گویند. دسته دیگر تک واژه‌ها و گروه‌هایی هستند که نه تنها مستقل نیستند تا خود نقش خود را نشان دهند بلکه برای نمودن نقش خود به تک واژه یا گروه دیگری محتاج‌اند، نظیر «حسن» در جمله «با حسن رفت» که نقش «حسن» به وسیله «با» نموده شده؛ به این نوع عناصر «اجزاء وابسته» می‌گوئیم. تک واژه‌ها یا گروه‌هایی نظیر «با» که برای نمایاندن نقش اجزاء دیگر به کار می‌روند «نقش‌نما» نامیده می‌شوند. اجزایی که مستقل نیستند و برای نشان دادن نقش خود به نقش نماها متوسل نمی‌شوند نقش خود را با موضع خود در جمله نشان می‌دهند. به عبارت روشن‌تر ترتیب کلمات در جمله می‌تواند نشان دهنده نقش آنها باشد. در جمله‌ای نظیر «پرویز، خسرو را دید» واضح است که پرویز چیزی جز مفعول (عمل) نمی‌تواند باشد، زیرا که مفعول با

«را» مشخص شده و نقش او در جمله به موضوع او بستگی ندارد چرا که می‌توانیم آن را از اول جمله برداشته و به آخر آن ببریم. اما وضع جمله‌ای نظیر «آدم، شیر خورد» که در آن مفعول هیچ علامتی ندارد و فاعل نیز بی‌نشان است چنین نیست. در اینجا ترتیب کلمات است که نشان دهنده نقش آنهاست یعنی اول قرار گرفتن آدم و مقدم بودن آن بر شیر نشان می‌دهد که شیر موضوع است و قرار گرفتن شیر بعد از آدم نشان می‌دهد که شیر مفعول است. حال اگر جای آدم و شیر را در جمله عوض کنیم نقش دستوری آنها نیز عوض می‌شود^۱.

تا اینجا به طور بسیار مختصر نظریه مارتینه را بیان کردیم. حال نظری به سابقه^۲ این مسأله در نحو عربی و دستور زبان فارسی بیان داریم.

در نحو عربی مبحثی است به نام مبحث عوامل که در آن از تک واژه‌ها: کلمات

۱ - در کتب نحو عربی نیز در مورد کلمات مبنی و در سواری که اعراب کلمه مقدر است این بحث پیش می‌آید. در جمله «ضرب موسی عیسی» بدون شک موسی که بر عیسی مقدم است فاعل است و عیسی که پس از موسی آمده مفعول است. اما در جمله «اکل کمثری موسی» (موسی گلابی خورد) واضح است که موسی فاعل و کمثری مفعول است با اینکه موسی بعد از کمثری آمده است در اینجا قرینه معنوی سفید چنین معنی است. نظیر این جمله در فارسی قدیم شعر زیر از کمال اسمعیل است:

گویند مشک ناب شود، خون بروزگار

دیدم به چشم خویش که شد مشک، خون ناب

یا شعر زیر از غضایری:

عصا بر گرفتن نه معجز بود همی اژدها کرد باید عصا

در اینجا با وجود تقدم اژدها بر عصا، عصا مفعول اول است که معمولاً با «را» می‌آید و اژدها مفعول دوم است که بدون «را» استعمال می‌شود. مارتینه در بحث از «سه طریقه نشان دادن نقش» از معنی ذکر به میان نیاورده، چون اساس نظریه اش دخالت ندادن معنی تا بالاترین حد ممکن در توصیف زبان است. اما به نظر ما باید معنی را نیز یکی از طرق نشان دادن نقش شمرد. مثالهای فارسی و عربی مذکور در فوق و مواردی که بعد می‌آید مؤید نظر ما است.

و با حالاتی بحث می‌شود که تحت تأثیر آنها اجزاء یا کلمات دیگر منصوب، مجرور و یا مرفوع می‌شوند. عوامل را به دو دسته تقسیم می‌کنند عوامل لفظی و عوامل معنوی. مقصود از عوامل لفظی تک واژه‌ها یا کلماتی نظیر حروف جارّه، حروف ناصبه یا افعال ناقصه و غیره است که مدخول خود را جرّ، نصب یا رفع - نصب و جز آن می‌دهد. ولی منظور از عوامل معنوی، آنهایی است که مبتدا و خبر و فعل مضارع را رفع می‌دهند. در اینجا عامل لفظی وجود ندارد که بر سر مبتدا و خبر و فعل مضارع در آید تا اعراب آنها را مشخص کند بلکه خود مبتدا بودن و خبر بودن و خالی از عوامل نصب و جزم بودن فعل مضارع است که به آنها اعراب رفع می‌دهد (ابن مالک می‌گوید: و رفعوا مبتدئاً بالابتداء و سیوطی در تفسیر آن می‌گوید: و قبل جعل الاسم اولاً لیخبر عنه. ولی رفع خبر را به وسیله مبتدا می‌داند ولی کوفیون گفته‌اند که هر یک از مبتدا و خبر دیگری را رفع می‌دهد. در مورد فعل مضارع ابن مالک می‌گوید: ارفع مضارعاً اذا یجرّد من جازمٍ و ناصبٍ کتسعد). کاری که عوامل می‌کنند عمل نامیده می‌شود عوامل تقریباً معادل نقش نماها و عمل چنان که دیدیم تقریباً نظیر نقش است که منظور ما است با این فرق که عمل کاری است که از عامل سر می‌زند و نقش معمول خود را نشان می‌دهد ولی نقش عمل نیست بلکه حالت است، یکی متعدی است و دیگری لازم. بعلاوه در عربی اعراب معمول تغییر می‌پذیرد ولی در فارسی چنین نیست. با آن که در نحو عربی چنین مبحثی وجود دارد، متأسفانه دستور نویسان ایرانی تا به حال به این مسأله توجهی نکرده‌اند. تنها دکتر خیّام پور در «دستور زبان فارسی» (چاپ دوم، تبریز ۱۳۳۴) متوجه مسأله شده است. خیّام پور می‌نویسد: «... نگارنده... مناسب چنان دید که کلمات را به اعتبار غرضی که از آنها هست، یعنی به اعتبار عمل آنها در تأسیس اسناد و به عبارت ساده‌تر از نظر نقشی که در جمله انجام می‌دهند تقسیم نماید. و چون بدین ترتیب تقسیم کرد، شش قسم معین و متمایز از همدیگر به دست آمد» (ص ۱۹). و در مورد زبانهای یکجائی می‌گوید: «و حالات کلمات یعنی وظایف آنها را در جمله با پس و پیش کردن آنها می‌فهمانند» (ص ۵-۴). باز می‌نویسد: «مثلاً

در دستورهای معمولی از حالات چهارگانه اسم بحث می‌شود: حالت فاعلی، حالت مفعولی، حالت اضافی و حالت ندا. اگر مقصود از حالت همان است که اروپائیان «cas» می‌گویند یعنی تغییراتی که در نتیجه تغییر عمل (fonction) در جمله عارض اسم می‌شود، در این صورت باید گفت که در زبان فارسی اسم (به اصطلاح معمول) اصلاً دارای حالت نیست و فقط ضمیرند که حالت دارند مانند من، مرا، م (در امثال «کتابم») (حالت داشتن ضمیر در فارسی محل تأمل است. صادقی) زیرا اسم با تغییر عمل تغییر پیدا می‌کند، و اگر در مفعول صریح گاهی لفظ «را» افزوده می‌شود و یا در منادی «ای» و «ایا» و امثال آنها را می‌آورند باز تغییری در اسم حاصل نمی‌شود، بلکه اینها پاره‌ای ادوات دستوری (outils grammaticaux) هستند که وظیفه اسم را در جمله بیان می‌کنند. و اگر مقصود از حالت خود عمل و نقشی است که اسم در جمله انجام می‌دهد، در این صورت حالات اسم منحصر به چهارتا نیست بلکه از دو برابر آن هم بیشتر است» (ص ۳). نیز می‌افزاید: «حالات اسم. نقشی را که کلمه در تشکیل جمله انجام می‌دهد حالت آن کلمه می‌نامیم، مانند حالت فاعلی و مفعولی و غیر آنها. مابین حالات منع جمع است و هرگز دوتا از آنها در یکجا گرد نیابند. اسم را دوازده حالت است: فاعلی، مسند الیهی، مسندی، مفعول صریحی، مفعول غیر صریحی، اضافی، ندائی، قیدی، عطفی، بدلی، تمیزی، وصفی» (ص ۲۷). چنانکه می‌بینیم خیام پور متوجه شده است که باید کلمات و اجزاء جمله را از نظر نقش آنها مورد مطالعه قرار داد ولی به تقسیم بندی‌هایی از قبیل اسم و صفت. پای بند و برای هر یک از آنها نقش‌هایی قایل شده، در صورتی که اینگونه

و... بودن مهم نیست و مهم نقشی است که این

بر آن تقسیم بندی‌هایی که از نقش اسم می‌کند

مارتینه، نقش‌های اولیه را با نقش‌های غیرا

دارد که در حقیقت نقش نیستند و گاهی آ

تقسیم می‌کند و پس از آن کارش بالکل ا

پس از ذکر این مقدمات می‌پردازیم به اصل موضوع که تطبیق بخش « نقش‌های دستوری » این نظریه به زبان فارسی است. منظور ما از زبان فارسی، فارسی همه اعصار و قرون نیست زیرا اصولاً نمی‌توان ساختمان زبانی را در همه اعصار یکجا مورد مطالعه قرار داد، چه نتیجه‌ای علمی به بار نخواهد آورد. تنها راه صحیح برای مطالعه زبان آن است که قشرهای مختلف آن را در دوره‌های مختلف به طور جداگانه بررسی کنیم. ما در این مورد فارسی معاصر را که تنها صورت زنده زبان فارسی و در دسترس همه و به سهولت قابل کنترل است برگزیده‌ایم.

ابتدا باید به بینیم که در فارسی گروه اسنادی به چه صورتی بکار می‌رود. در زبان معاصر، همانطوریکه قبلاً اشاره کردیم، گروه اسنادی از یک محمول و یک موضوع تشکیل می‌شود. یعنی وجود محمول تنها برای تشکیل دادن جمله کافی نیست. نوع عمده جمله در این زبان « جمله فعلی » است یعنی جمله‌ای که از یک فعل و یک فاعل (یک محمول و یک موضوع) تشکیل شده باشد نظیر « رفتم ». اما جملاتی نیز وجود دارد که محمول آنها فعل نیست؛ این نوع جملات را ما « جمله اسمی » می‌نامیم. اشتباه نشود که از نظر ما جملاتی که با رابطه ساخته می‌شوند نظیر « پرویز معلم است » جمله فعلی به حساب می‌آیند. نظر به اینکه نوع اصلی جمله در فارسی معاصر جمله فعلی است، اول بحث را از آن شروع می‌کنیم و سپس جمله‌های اسمی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

جمله فعلی :

هر جمله‌ای که دارای فعل باشد و در نتیجه با مخصص‌های^۱ فعلی همراه باشد جمله

۱ - مخصص به هر عنصری گفته می‌شود که می‌تواند به همراه یکی از کلمات زبان بیاید و آن را از سایر کلمات جدا کند. مثلاً علامت جمع و حروف اضافه و اسماء (صفات) اشاره از مخصص‌های اسمی هستند و جهت (معلوم و مجهول بودن) و وجه و شماره (مفرد و جمع بودن) و شخص جزو مخصص‌های فعلی است. آنچه ما مخصص نامیدیم در زبان فرانسه، در آثار سارتینیه، Modolité و در انگلیسی در دستوره‌های سنتی جزء صرفی یا پسند (désinence) می‌گویند.

فعلی است جمله‌هایی که بار رابطه ساخته می‌شوند نیز جمله فعلی به حساب می‌آیند چه مخصوص‌های فعلی به همراه دارند. محمول در جمله فعلی یا فعل است نظیر «گفتم»، «من دارم»، «یکی آمد»، یا اسم یا صفت یا «قید» و یا گروه‌های متشکّل از یک نقش نما (حرف اضافه) به اضافه معمول خود است. در این مورد مخصوص‌های فعلی همراه رابطه‌ای است که جمله را تمام می‌کند یعنی رسماً نقش محمول را به عهده می‌گیرد^۱،^۲:

مگر در این دنیا شرط زندگی مزاحمت است؟ (۳۶)، راحت نبود (۳۴)، باقی مشکل نیست (۳۵)، تو از اعتدال بیرونی (۳۶)، در تلاطم و حرکت بود (۳۴)، حیات معنوی ما در این یک لحظه ابدی است (۹)^۳.

۱ - در این مقاله مثالهایی که بعد از آنها شماره‌ای می‌آید از اندیشه حجازی (چاپ شانزدهم، تهران، ابن سینا ۱۳۴۳) گرفته شده.

۲ - گاهی اوقات جملاتی که با رابطه ساخته می‌شوند، جنبه غیر شخصی دارند: اسیداست خواهشمنداست، سرداست. جمله زیر که در پشت جلد یکی از کتابهایی که در خارج از قلمرو زبان فارسی (احتمالاً به وسیله کسانی که زبان مادریشان فارسی نبوده) ترجمه و چاپ شده، دیده می‌شود، به نظر غیر عادی می‌آید: «بنگاه نشریات پروگرس خواهشمنداست نظریات خود را درباره کتاب و ترجمه و چاپ آن و هم چنین پیشنهادات دیگر خود را به نشانی زیر بفرستید». علت اینست که چون «خواهشمنداست» در فارسی امروز همیشه به صورت غیر شخصی به کار می‌رود، موقعی که موضوع در جمله ذکر می‌شود، دیگر نمی‌تواند استعمال شود و باید جملاتی نظیر خواهش می‌کند، تقاضا می‌کند و غیره به جای آن به کار برده شود. در جمله مذکور، در اولین نظر، «بنگاه نشریات پروگرس» مخاطب و منادی به نظر می‌آید.

۳ - در جملاتی که بار رابطه ساخته می‌شوند معمولاً رابطه برای مرتبط کردن دو جزء یک جمله یعنی محمول و موضوع به کار می‌رود، یعنی وجود آن بستگی به وجود محمول و موضوع هر دو دارد و بدون آن جمله به وجود نمی‌آید؛ همچنین اجتماع محمول و رابطه یا موضوع و رابطه جمله نیست. مثلاً در زبان فرانسه est (از فعل être بودن) و در انگلیسی is (از فعل to be بودن) رابطه است و دارای وضعی است که گفتیم. اما در فارسی رابطه چنین وضعی ندارد: رابطه فارسی چون ضمیر در بر دارد می‌تواند به تنهایی با محمول تشکیل ←

ترتیب اجزاء در جملاتی که رابطه دارند معمولاً موضوع - محمول - رابطه است. ولی گاهی اوقات به دلایل سبکی محمول اول و موضوع بعد از آن قرار می‌گیرد و این از معنی و سیاق کلام معلوم می‌شود. در مقابل جمله «اهمیت قضیه در شرح ملاقات است» (۵۶) جمله‌ای نظیر «در پشت آن پرده حیا باغ صفائی است» (۱۴۵) داریم. در این دو جمله محمول صورتاً شبیه به گروه‌هایی است که متمم واقع می‌شوند (و متمم چیزی است که می‌توان آن را حذف کرد بدون اینکه به اصل جمله خدشه‌ای وارد شود) ولی اگر آن را حذف کنیم جمله ناقص می‌شود. «اهمیت قضیه ... است» و «باغ صفائی است» بی معنی نیست ولی معنی آن غیر از معنی است که در اول داشته (چون ممکن است ضمیری که در «است» وجود دارد موضوع و باغ صفائی محمول گرفته شود).

تبصره - تک‌واژه «یعنی» در فارسی نقشی نظیر نقش رابطه دارد منتهی همیشه بین موضوع و محمول قرار می‌گیرد: نجیب یعنی کسی که به زیبایی خو گرفته (۱۴۰).

→ جمله دهد: خوب است یعنی آن (یا او) خوب است. به علاوه رابطه فارسی جدائی ناپذیر و متصل (enclitique) است یعنی قبل از الف همزه‌ای ندارد و به کلمه قبل از خود به نوعی متصل می‌شود که یکجا تلفظ می‌گردد و اگر کسی بین جزء قبل از رابطه و رابطه، در تلفظ، سکت کند غلط بودن تلفظ آن آشکار است و به همین مناسبت در کتابت اغلب همزه «است» حذف می‌شود. همچنین صورت آن با فعل بودن در سوم شخص فرق می‌کند: است در مقابل هست. دیگر از خصوصیات رابطه فارسی اینست که صورت آن فقط در سوم شخص مضارع اخباری مثبت است که با فعل بودن فرق می‌کند و در تمام سوار دیگر با آن یکی می‌شود. در سواردی که کلمه قبل از رابطه به مصوت ختم می‌شود، جز در سوم شخص مفرد، هست به جای است استعمال می‌شود. اما در سوم شخص مفرد مصوت اول «است» یعنی a است که حذف می‌شود: من از سریدان شما هستم (۶۱) ما این که هستیم نخواهیم بود (۸۳) اما: رنجمان نیز از همین جا است (۸۶).

در مورد تأکید نیز ممکن است هست به جای است به کار رود ولی در سایر موارد استعمال هست به جای است بسیار نادر است.

موضوع: ۱

در زبان فارسی مخصّص‌های فعل یعنی ضمیر متصل شخصی به‌تنهایی می‌توانند موضوع واقع شوند: می‌گویند (۵۴)، گفتم (۵۸)، می‌گفت (۵۴).^۲

اما اغلب اوقات تنها ضمیر شخصی متصل موضوع نیستند، بلکه حالات دیگری نیز پیش می‌آید:

۱- یک اسم یا ضمیر قبل از محمول درمی‌آید. در این صورت اسم یا ضمیر با ضمیر متصل آخر محمول توأمًا موضوع جمله را تشکیل می‌دهند: پدر گفتم (۷۱)، ما نمی‌بینیم (۱۰۷).
 ۲- در جمله‌هایی که مفعول بدون «را» وجود دارد: معمولاً موضوع قبل از مفعول می‌آید: ذوق دلیری و بی‌باکی می‌آورد (۲۳)، یکی از دوستان ... شرح ماجرائی نوشته (۵۳).

اما گاهی موضوع بعد از مفعول می‌آید و معنی نقش آن را نشان می‌دهد: خدمت کسی می‌گزارد که بند را آسانتر به‌گردن می‌نهد (۱۰۲).
 ۳- در مورد افعال شدن و گشتن و گردیدن و ترکیبات آنها که مبین یا متمم می‌گیرند اول موضوع و بعد متمم فعل و سپس محمول قرار می‌گیرد: از تبریک دوستان بدی خوبی نمی‌شود (۱۰۵).

اما در بعضی موارد مبین یا متمم فعل قبل از موضوع می‌آید و معنی این مسأله را نشان می‌دهد: حکمران جهان خوبی و مهربانی خواهد گشت (۱۹۵).

۴- در جملاتی که مفعول بدون علامت، مسندی به همراه دارد، ترتیب اجزاء جمله چنین است: موضوع - مفعول - مسند - محمول: پیر مرد قد راست کرد (۱۱۲).

۱- «نایب فعل» نیز از بقولهٔ موضوع بحساب می‌آید؛ نقش «حسن» در جملهٔ «حسن ... کشت» و «حسن کشته شد» هیچ فرقی ندارد.

۲- در سوم شخص ماضی ضمیر متصل «صفر» است. اگر می‌گفت را به خط صوتی برگردانیم چنین می‌شود: mi-goft-O.

(در این گونه موارد، از نظر معنی، می‌توان افعالی نظیر راست کردن را « فعل مرکب » دانست، اما از نظر صوری نمی‌توان مسأله‌را به این طریق حل کرد).

۵ - در جملات اسمی (رك : بعد از این) موضوع اول و محمول بعد از آن می‌آید، اما گاهی ترتیب آنها عکس این است.

۶ - در جملاتی که با رابطه ساخته می‌شوند، موضوع اکثراً قبل از محمول می‌آید. اما در بعضی موارد ترتیب موضوع و محمول عکس این است که قبلاً شرح داده شد.

۷ - نوعی طرز بیان نسبتاً عامیانه در فارسی امروز شایع است که طبق آن، جزئی‌را که می‌خواهند درباره آن مطلبی بگویند در آغاز جمله می‌آورند اما در میان جمله، ضمیر متصلی به این جزء برمی‌گردد، مجموع این ضمیر متصل با مضاف خود، موضوع جمله به حساب می‌آید. این طرز بیان در فارسی امروز بسیار شایع است و در حقیقت نوعی « اضافه » یا تبیین است (مقصود از تبیین اصطلاح détermination است که در فرانسه به کار می‌رود و معنی آن اعم از اضافه است). وقتی که مضاف الیه به دلایلی مهم تر از مضاف است و می‌خواهند آن را برجسته نشان دهند، آن را قبل از مضاف در آغاز جمله می‌آورند. مثلاً به جای اینکه بگویند کتاب حسن، می‌گویند حسن ... کتابش :

من دلم ثروت می‌خواهد (۱۱۶)، مادر بینوا ... جانش به لب آمده بود (۶۸)،
من هم که دستم تهی است (۳۷).

این نوع طرز بیان در مورد مفعول، معمول حروف اضافه و غیره نیز به کار می‌رود.

۸ - در جملاتی که مفعول با علامت « را » مشخص شده، ترتیب کلمات اهمیت

چندانی ندارد، گو اینکه اکثراً موضوع مقدم بر مفعول است: مداوای ناخوشیهای روح را فلسفه مدعی گردید (۲۵).

۹ - در جملاتی که مفعول ضمیر متصل است اجباراً بعد از موضوع قرار می‌گیرد:

دیدمش.

۱۰ - نوعی جمله در فارسی امروز وجود دارد که علاوه بر موضوع، ضمیر متصلی

نیز در جمله می آید و راجع به شخصی می شود که به قول بعضی دستور نویسان فاعل حقیقی (!) جمله است :

خوشم آمد (۱۱۰) ، سردم است ، بدم می آید ، دیرم می شود ، باورم نمی شود .
جمله های نظیر « خوشم آمد » و « سردم است » با جمله های « برادرم آمد » و « برادرم است » (یعنی او برادرم است) از نظر صوری کاملاً یکی است . اگر معنی کلمات « خوش » ، « سرد » و « برادر » را ندانیم در تجزیه جمله به اشتباه می افتیم . فقط از راه اضافه کردن محصص های به هریک از کلمات است که به متفاوت بودن آنها پی می بریم : در مورد « سردم است » و یا « خوشم آمد » می توان گفت « بسیار سردم است » و « بسیار خوشم آمد » ولی در مورد « برادرم آمد » و « برادرم است » این امر امکان ندارد . همین طور اضافه کردن علامت جمع به « برادر » امکان پذیر است اما به « خوش » و « سرد » نمی توان علامت جمع اضافه کرد .

در اینگونه موارد، موضوع ظاهری همان ضمیر متصل است و ضمیری که بعد از محمول می آید، اگر چه از نظر تاریخی و در دستورها مفعول بواسطه محسوب است، نوعی « مضاف الیه » یا مبین و بهر حال متمم (یا گسترش) است که شخص ذی نفع در جمله را نشان می دهد . به عبارت دیگر در جمله های معمولی از نوع « می روم » وجود موضوع برای تشکیل جمله ضروری است ولی در « سردم است » و « خوشم آمد » وجود « - م » که موضوع نیست ولی شخص ذی نفعی است که معنای مقصود از جمله همان است ضروری نیست و فقط همان ضمیر سوم شخص است که برای تشکیل جمله کافی است . قبل از محمول این نوع جمله ها گاهی ضمیر یا اسمی می آید که با ضمیر متصل بعد از محمول توأم می بین محمول یا کل جمله است :

هن سردم است ، حسن گرسنه اش است .

بطوریکه مثالهای بالا نشان می دهند موضوع معمولاً و در اکثر موارد در اول جمله و قبل از محمول و مفعول (بی علامت) قرار می گیرد . این ترتیب وقتی که خطر ابهام و اشتباه در پیش باشد اجباری است، اما موقعی که نقش موضوع از معنی آن یا از قرینه اجزاء

دیگر جمله فهمیده می‌شود (مثلاً وقتی که یکی از اجزاء جمله دال بر موضوع ذیروح و دیگری دال بر شیء است یا وقتی که یکی از اجزاء اسم و دیگری صفت است یا ضمیر متصل با موضوع مذکور در جمله در افراد و جمع و شخص مطابقت داشته باشد) جای موضوع و مفعول و محمول در جمله می‌تواند عوض شود. در زبان تداول بخصوص از این امکانات بسیار استفاده می‌شود.

اما در مورد ضمیر متصل باید گفت که یک وضع استثنائی دارند به این معنی که فقط موضوع واقع می‌شوند و در موارد دیگر، خصوصاً در نقش مفعول صورت دیگری دارند.

یک مورد استثنائی :

فعل غیر شخصی در فارسی با سوم شخص جمع و مفرد بیان می‌شود :

می‌گویند (۵۴) ، جای افسوس است (۳۵) .

اما در مثال‌های زیر فقط ماده فعل است که آن را نشان می‌دهد بدون ضمیر :

اگر نتوان شب تیره را سراسر روشن کرد، باید چراغ خانه را برافروخت (۱۴) ،

اگر دنیا یکسره بهشت نیست ، می‌توان مسکن خود را گلزار ساخت (۱۴) .

در زبان فارسی معاصر تنها همین فعل توانستن است که به این صورت بکار می‌رود

و استعمال آن‌هم منحصر به مضارع اخباری و التزامی : می‌توان ، بتوان ، نتوان .

جمله اسمی :

در زبان فارسی معاصر ، در جنب جمله‌های فعلی که نوع معمولی جمله است عده

کمی جمله‌های اسمی وجود دارد . جمله اسمی زبان فارسی منحصر است به سوم شخص و

هیچگاه برای اول شخص یا دوم شخص جمله اسمی نداریم . بهمین جهت اگر بخواهیم جمله

اسمی را به صورت جمله فعلی در آوریم کافی است که رابطه‌ای (« است » ، « بود » یا

یا گاهی « باشد » و « باد ») به آخر آن بیفزائیم . در جملات اسمی معمولاً دو جزء وجود

دارد که اولی موضوع و دومی محمول است ، خصوصاً وقتی که جزء اول اسم و جزء دوم

صفت باشد. اما گاهی اوقات ترتیب کلمات بعکس است و معنی مشخص می کند که کدام جزء موضوع و کدام جزء محمول است^۱

۱ - در فارسی معاصر نوعی جملات یک جزئی نیز وجود دارد که دایره استعمال آن محدود است و بهمین جهت ما آنها را در انواع جمله وارد نکردیم (شاید بتوان آنها را شبه جمله نامید). غیر از موارد انشائی (فعل امر) مورد استعمال آنها وقتی است که «موقعیت» کاملاً به استنباط معنی جمله از آنها کمک می کند. در بعضی از این موارد محمول (فعل) جمله یا کل موضوع و محمول محذوف به نظر می رسد:

(خدارا) شکر! (۳۰)، سرسی، گرگ! (یعنی گرگ پیدا شد (آمد) یا گرگ (در اینجا) است)، صحیح، خوب (در مورد تصدیق یا تأیید سخن کسی)، البته (البته قید است و در اینجا یک جمله کامل محذوف است). همین طور است آری، بله، نه. در موارد دیگری نیز جمله را حذف می کنیم و فقط قید را باقی می گذاریم: وقتی که کسی کاری انجام می دهد که باید دقت کند به او می گوئیم: (پواش). پس چی! سلام! والسلام. یا در موقع معرفی کردن شخصی: آقای محمدی، آرام! (= آرام باش!) (آل احمد)، شمارا با عقل ناقصتان چه به این فضولی ها (آل احمد).

نا گفته نماند که پاره ای از این موارد می توان جملات یا ساخت های جامد (construction figée) به حساب آورد. در موارد زیر جملات یک جزئی فراوان تر است:

۱ - جملاتی که نوعی تعجب را می رساند. این جمله ها معمولاً با «چه» شروع می شوند و گاهی یک جمله ربطی به دنبال آنها می آید:

چه بدبختی و اسفی (۲۸)، لکن چه فائده (۱۲۱).

این نوع جمله ها گاهی با گروه های که با نقش نمائی همراه است نیز می آید:

از خواندن چه حاصل (۱۸۶)، چه لذتها که به رایگان بردیم (۲۱۸).

ولی کلمات دیگری غیر از «چه» نیز مشخص این نوع جملات هستند:

چه بسا: چه بسا شخص باهوش و فطانت که از مستی اراده و نداشتن هدف، هر روز از شاخی بشاخی می پرد (۹۴).

چه بسی: چه بسی کوشش که نا کاسی آورده (۲۳).

ای بسا: ای بسا راه دراز که به منزل نرسانده (۲۳).

بسا: بسا عقول مکرمه که هیچگاه در نور دیدن صحرای بیکران فکرت باز نمی مانند (۲۱۹).

۲ - جملاتی که بر آفرین و نفرین و افسوس و کراهت و دشنام و قسم و غیره دلالت می کنند:

جمله‌های اسمی را می‌توان به صورت زیر تقسیم بندی کرد :

۱- وقتی که موضوع « ضمیر » اشاره باشد :

این جواب سؤال تو (۳۵) ، این دل ما و خنجر تو بشکاف و به بین (۸) ، اینک چند نمونه از شعر ژاپنی (۶۶) ، آنهم بالای همه زحمتها (۳۸) ، اینک مشروح اخبار .

نقش ضمائر اشاره نشان دادن اشیاء است خواه نزدیک باشند خواه دور ، بهمین جهت نوعی قرینه و موقعیت ایجاد می‌کنند ، به نحوی که جمله را از رابطه بی‌نیاز می‌سازند . یک گونه دیگر نیز از جمله‌های اسمی وجود دارد که با کمک ضمائر اشاره ساخته می‌شوند :

۲- وقتی که موضوع یا محمول جمله‌ای نسبتاً طویل باشد آنرا به صورت یک

جمله ربطی که مربوط به یک « ضمیر » اشاره می‌شود ، می‌آورند ؛ در این صورت ضمیر اشاره موضوع یا محمول یک جمله اسمی واقع می‌شود :

حاصل آنکه علم پزشکی ... رو به تکامل می‌رود (۲۶) ، عجب آنکه عکس فردای خویش را در آن آینه نمی‌بینند (۱۱۱) ، ازین بهتر آنکه ... زیباییهای معنوی ... حقیقت وجود ما را آرایش می‌دهند (۱۴۰) .

گاهی در این نوع جمله‌ها « آنکه » یا « اینکه » حذف می‌شود و جمله‌ای مستقلاً موضوع یا محمول واقع می‌شود :

بدتر از همه بعد از ظهر هم تعطیل بود (۱۲۲) .

جمله‌هایی که با کس ساخته می‌شوند نیز وضع جمله‌هایی را دارند که با این یا آن

ساخته می‌شوند :

زبون کسی که هنوز عشق و استعداد خود را پیدا نکرده (۲۳۳) .

← آفرین بر هوش و درایت و فطانت شما (۴۲) ، زهی تو که دل داری (۲۳) ، خوشا تو ای پورنا که آزادی (۳۳) ، وای بر آنکه امروز میهن ندارد (۱۰) ، وای بحالت (۱۲۷) ، اسان از روزهای تعطیل (۱۲۲) ، من به جهنم (۲۴۰) ، بخدا قسم (۶۱) ، بجان علی که این هفته من دو شب بی‌شام خوابیدم (۲۱۵) .

۳ - جمله‌هایی که محمول آنها صفت تفضیلی است. این جمله‌ها در زبان تداول بسیار است اما در زبان مکتوب گاهی با رابطه بکار می‌روند:

صد بار بهتر که شعر نمی گوئید (۶۴).

موضوع ضمیر اشاره است: بهتر آنکه به کار پسندیده‌ای بگرایم (۱۵۳).

این جمله‌ها گاهی رنگ عاطفی دارند و برای نشان دادن شوق و تعجب بکار می‌روند:

چه کاری ازین خوبتر! (۲۱۶).

و نیز گاهی برای بیان حقایق کلی استعمال می‌شوند:

هرچه زودتر آسوده‌تر (۳۶).

۴ - جملاتی که دعا (اعم از دعا و نفرین) و تمنی و ترجی را می‌رسانند. در این نوع

جمله‌ها می‌توان فعل «باد» را «مخدوف» دانست:

روی روزگار سیاه (۱۷۴)، گردنش خورد (خرد) (آل احمد)، خدا بدور

(آل احمد)، بر دوره‌تان لعنت (آل احمد)، عزت شما زیاد (آل احمد)، روم بدینفال

(آل احمد)، عیدت مبارك (آل احمد)، بر منكرش لعنت (آل احمد)، جای خالی

(۲۱۵)، خدا حافظ، خاک بر سر.

گاهی اوقات فعل «مخدوف» غیر از «باد» است:

خدا قوت یعنی خدا قوت دهد.

ناگفته نماند که بعضی ازین جمله‌ها جامدند.

۵ - نوع دیگر جملات اسمی جملاتی است که در آنها اسم مفعول بجای فعل بکار

می‌رود. ولی این را باید گفت که این نوع جملات مستقل نیستند؛ بلکه همیشه قبل از جملات

فعلی می‌آیند و اسم مفعول همان زمانی را که فعل جمله فعلی دال بر آن است، نشان می‌دهد

و می‌تواند به فعلی به همان زمان مبدل شود (مشروط به اینکه فاعل هر دو فعل یکی باشد).

این جملات را می‌توان جمله ناقص نامید:

مرد کهن به سردار استان ... اسکداران فرستاده ، خود همچون ستون سنگین به حمایت ایران ایستاده و با نیاکان در گفتگو بود (۷-۶) ^۱.

۶ - در بعضی موارد محدود دیگر که قرینه لفظی یا موقعیت خارجی برای فهماندن مقصود کافی است یا به دلایل مختلف سبکی ، جملات اسمی بکار می روند :

و چون به خاک پیوست ، تنش در مغاک و نامش در شب فراموشی (۴۱) حصیر یا پرده پاره ای بزیر رختخوابها (آل احمد) ، چشمها و دهانشان همه کج و معوج (آل احمد) ، من کجا ، طبابت کجا (آل احمد) : توقف ممنوع! حق طبع محفوظ ، ساعت بیست و یک ، کتاب کو؟ و غیره .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱ - این نوع جمله با سوم شخص مفرد ماضی نقلی که گاهی بدون « است » استعمال می شود ، اشتباه نشود :

سردان خردمند در آرزوی لذت بیغش آسمانی ، از قفس تنگ خود پرستی رسته (۲۱) .
اسم مفعول برخی افعال متعدی گاهی با فعل « بودن » همراهند و « فعل مرکب » می سازند .
در مورد این نوع افعال نیز گاهی « است » حذف می شود و در نتیجه فعل صورتاً شبیه جملات مذکور در فوق ، یعنی جملات ناقص می شود :

دل هر جنبنده ای به لانه خود بسته (۹) ، در این جهان نیش و نوش و تاریکی و روشنی درهم بافته (۱۴) .